

پدر از زبان دختر

فرشته بازرگان آبروی پدرش را حفظ کرد



فرشته بازرگان عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، عضو هیئت امنا و هیئت مدیره مجتمع نیکوکاری رعد بود. سومین فرزند مهدی بازرگان در ۲۰ دی ماه ۱۳۲۴ در تهران چشم به جهان گشود و در روز ۲۶ بهمن ۱۳۹۵ درگذشت. به مناسبت چهارمین سالگرد درگذشت این بانوی قرآن پژوه، مجله «جراغ روشن» گفت و گویی با فرزند بزرگ ایشان، سرکار خانم دکتر نازنین بنی اسدی انجام داده است. این گفت و گو را باهم مرور می کنیم. زهرا تریای

– مختصری از تولد و زندگی مادر خود بفرمایید.

آزاد می شود، به ایران بازمی گردند. در زمان زندان پدر در دبیرستان بودند وسختی های زیادی می کشند، پدرشان در بهمن سال ۴۲ محکوم به ده سال زندان می شوند. در سن ۲۲ سالگی با مهندس «محمدحسین بنی اسدی» که از خارج کشور آمده بودند، ازدواج می کنند. برادرم، من و دو خواهر دیگرم فرزندان ایشان هستیم.

مادرم زنده یاد فرشته بازرگان در ۲۰ دی ۱۳۲۴ در تهران محله آمل به دنیا آمدند و سومین فرزند از پنج فرزند از مرحوم مهدی بازرگان و خانم ملکه طباطبایی بودند. در یادداشت هایی که پدرشان از بچگی نوشتند، ایشان را در ۶-۷ ماهگی توصیف کردند که بچه خوشرو، پرخنده، پرجنب و جوش، بچسب و خوش اخلاق بودند.

بعد از ازدواج، مادرم تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته آموزش و پرورش قبل از دبستان و روانشناسی تربیتی در مدارس عالی شمیران ادامه می دهند و در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، تحصیل می کنند. قبل از دفاع پایان نامه کارشناسی ارشد، انقلاب فرهنگی می شود و به این علت ادامه نمی دهند، در شرایط دوره جنگ، فعالیت های کمک به دیگران داشتند، ایشان سال ۷۰ در کانون زبان تدریس می کنند و خصوصی هم درس می دادند و اواخر دهه ۷۰ جلسات آموزش قرآن را برای خانم ها و جوانان با مشارکت جمعیت زیادی از خانم ها که علاقه مند به یادگیری و فهم قرآن بودند شروع می کنند.

خیلی به زیبایی توجه داشتند و جالب است که در ۹ سالگی، پدر ایشان نوشته اند که اقامه نماز و حجاب داشتند و در سال ۱۳۳۴ ایشان یک ماه کامل روزه می گیرند و این در فضای آن زمان جالب بود. پدر ایشان به تربیت دینی فرزندان از آن زمان توجه داشتند و خیلی دقیق این مطالب را نوشته اند که رمضان امسال که روزه به او واجب شد، به دقت و شکر خدا تمام ماه را با همت و سرفرازی روزه گرفت به استثناء یک روز که به دلیل دندان درد بود و در این مدت ضعف و اوقات تلخی نشان نداد، بلکه خوشحال و امیدوار به ثواب و سربلند نزد شاگردان و معلمان بود. نوشته اند یک ساعت مچی ۳۵ تومانی برای او جایزه گرفتیم که خیلی شاد شد. امسال نصف خوشحالی و شکرگزاری من در ماه مبارک، دیدار او در سفرها به خصوص افطاریها بود و خیلی نگران بودم، وسط کار سست شود. ان شالله همیشه مومن و موفق باشد.

کارهای خیر برای نیازمندان انجام می دادند، در زمینه ترجمه کتاب فعالیت داشتند. در زمینه آموزش علوم به روش تجربی در مقطع دبستان کتابی ترجمه کردند. این به زمینه تحصیلات ایشان مرتبط بود. کتاب تحت عنوان «جستجوهای اولیه» بود، کتاب دیگری تحت عنوان «گام های کوچک برای هدف های بزرگ» را نوشتند که برنامه ریزی برای زندگی و گردآوری و ترجمه بود و ایشان خیلی برای جلسات قرآن زحمت می کشیدند و الان تعداد قابل توجهی از سوره های قرآن را کار کردند و باید ویرایش شود و در آثار ایشان چاپ شود. موسسه نیکوکاری رعد و فعالیت های اجتماعی از این دست را اداره می کردند و به هر حال در زمینه های اجتماعی و مسیر فکری پدر خود، مرحوم مهدی بازرگان، فعالیت داشتند. همواره اگر کسی می پرسید شما فرزند ایشان هستید؟ می گفتند: «ان شالله آبروی پدر را حفظ کنم». برای پدر خود، عشق و علاقه و احترام قائل بودند.

جالب است که پدر ایشان به این مسائل توجه داشتند، با این که ایشان می گفتند که مادرم معاشرتی و حاضر جواب و در درس زبان انگلیسی زنگ بودند و همچنین در درس تعلیمات دینی هم به شدت موفق بودند. خلاصه روحیاتی از ایشان توصیف شده و از یادداشت های مرحوم مهدی بازرگان، پدر ایشان بازگو کردم. در سال ۱۳۴۲ از دبیرستان نوربخش دانش آموخته می شوند. در دانشگاه قبول می شوند ولی ترجیح می دهند کار کنند و در شرکتی مشغول به کار می شوند که از دوستان قدیمی پدر ایشان بودند. زمانی که پدرشان در زندان بودند، شرکت در سال ۱۳۴۵ برای یادگیری برخی مهارت های اداری، ایشان را به انگلستان می فرستد. یک سال مهارت آموزی را می گذرانند و در سال ۴۶، بعد از این که پدر از زندان

قبل از دفاع
پایان نامه کارشناسی ارشد،
انقلاب فرهنگی
می شود و به این علت
ادامه نمی دهند
در شرایط دوره جنگ،
فعالیت های کمک
به دیگران داشتند

آرزویی است قدیمی و از قرن‌ها پیش انسان می‌خواست خود را بهتر کند و اطراف خود را اصلاح کند ولی این آرزو متعلق به انسان امروز هم هست و همانطور که مسئله اصلاح و تغییر یک مسئله اجتماعی و فردی است، همانقدر که موضوع ملی است، جهانی هم هست یعنی به عنوان فرد در حیطه ای که می‌توانست اثرگذار باشد، دنبال اصلاح و تغییر باشد.

مادر در آخرین روزهای زندگی خود نوشته بود که «درنگ نکن، فرصت مناسب هرگز از راه نمی‌رسد.» همیشه دنبال فرصتی برای اصلاح و تغییر بود. حتی وقتی به مدرسه می‌رفتیم اگر کاری انجام شده بود که به نظر مادر به حق نبود، فردا به مدرسه می‌آمد و سعی می‌کرد جلوی آن اشتباه را بگیرد.

فکر می‌کنم اگر الان هم بودند تشویق به تغییر مثبت و اصلاح از فرد داشتند. ایشان همیشه سعی می‌کرد در جامعه به عنوان فرد تاثیرگذار باشد. ایشان اگر به مانعی برخورد می‌کرد، سعی می‌کرد به شکل دیگری تلاش خود را ادامه دهد و ناامید نشود، اگر بودند ما را به امیدورزی توصیه می‌کردند. بعد از فوت ایشان اولین بار که به اتاقش وارد شدم؛ نوشته ای به دیوار نصب کرده بودند، «که گیرم راه تو مسدود شد، بگرد، یک آسمان تازه و یک جاده جور کن!» محدود بودن امکانات و سخت بودن شرایط باعث نمی‌شد از خود سلب مسئولیت کنند و سعی می‌کردند اثرگذار باشند. اگر بودند به ما این توصیه را می‌کردند که از امکاناتی که محدود است شروع کنیم و تاثیری بگذاریم و در حد توان خود موثر باشیم. هر کسی از همان اتاقی که در آن زندگی می‌کند، شروع کند.

در زیرزمین خانه ما اتاقی بود که کسی با آن کار نداشت. مادر ابتدا کلاس‌های آموزش زبان را در آنجا راه انداخت و بعد جلسات مشاوره گذاشتند و بعد کلاس قرآن را شروع کردند. ایشان این دید را داشت که از همان اتاقی که در آن هستیم، می‌توانیم تغییر و اصلاح را شروع کنیم و برای بهبود زندگی خود و دیگران کار کنیم. با این که ایشان سمت رسمی در اداره نداشتند، ولی می‌گفتند: «نیاز نیست مقام یا سمت رسمی داشته باشیم، نباید بگوییم یک نفر هستم و اثری نمی‌توانم بگذارم و در موقعیت بالایی نیستم و در جامعه مقامی ندارم که اثر بگذارم، نباید این طور فکر کرد.»

انسان در هر نقشی که هست، برای بهبود بخشیدن به شرایط می‌تواند اثرگذار باشد. هر راه طولانی با قدم اول و قدم‌های کوچک آغاز می‌شود. فکر می‌کنم توصیه ایشان همین بود که ناامید نشویم، سختی‌ها و مشکلات ما را متوقف نکنند. اواخر با بیماری و مشکلاتی که داشتند، شخصیت و منشی که نشان دادند، برای ما درس بود که در سختی‌ها هم بتوانیم روحیه خود را حفظ و در اعتقاد خود استوار باشیم.

ایشان از هر فرصتی استفاده کردند، و برای ما نیز درس بود تا از هر شرایطی استفاده لازم را ببریم تا الگویی برای دیگران باشیم، تا نیرو بگیرند و برای آنها الهام بخش باشد و حرکت و روحیه پیدا کنند. واقعا زندگی مادر درس بود.

انبیاء گفتند نومیدی بد است

فضل و رحمت‌های باری بی‌حد است

از چنین محسن نشاید ناامید

دست در فتراک این رحمت زبید

در نومیدی بسی امیدهاست

از پس ظلمت بسی خورشیدهاست



– به نظر شما چرا فرزندان مهندس بازرگان، مانند ایشان سیاسی نبودند و بیشتر رویکرد قرآنی داشتند؟
ویژگی شاخص مهندس بازرگان این بود که فرد معتقدی بودند و اگر وارد فعالیت‌های سیاسی شدند، به خاطر احساس مسئولیتی بود که داشتند و تا حدی عقیده دینی ایشان بود که وی را به سوی ظلم ستیزی و مبارزه با ستم، امر به معروف و نهی از منکر وامیداشت.

در برابر قدرت‌های دنیایی، ایشان ترس یا خضوعی قائل نمی‌شدند مطابق این آیه ۱۶۲ سوره مائده می‌فرماید: «بگو که نماز، عبادت‌ها، زندگی و مرگ من برای خداست.» مهندس بازرگان در تمام فعالیت‌هایی که در زندگی داشتند، بر مبنای اعتقاد دینی خود عمل می‌کردند و این پایه زندگی ایشان بود و اگر فرزندان ایشان در این مسیر قرار گرفتند، برای این که اساس برای مهندس بازرگان این بود و فرزندان خود را همینطور تربیت کردند و نه با اجبار و فشار ولی برای آزادی، انتخاب و محبت ایمان را اساس زندگی قرار دادند و فعالیت اجتماعی و سیاسی هم بر مبنای همان اعتقاد و ایمان دینی انجام می‌شد و طبیعی بود، فرزندان ایشان در این مسیر قرار بگیرند و تمام عمر کار روی قرآن و آیات آن را مونس خود داشتند.

کتابی در بنیاد مهندس بازرگان منتشر شده که ایشان تمام آیات قرآن را در کتاب‌های خود مورد استفاده قرار دادند و زندگی دائم با قرآن داشتند و طبیعی است فرزندان ایشان راه پدر را ادامه دهند.

– اگر ایشان در قید حیات بودند، چه توصیه‌ای به جامعه، جوانان و بانوان داشتند؟

مادر همیشه فردی بودند که آرزو داشت اصلاح ایجاد کند و تغییر مثبت بدهد. ایشان دنبال این بود که همیشه محیط اطراف خود را جای بهتری برای زندگی کند. سعی می‌کرد این کار را از خانه و خود شروع کند و به این تغییر و اصلاح را خیلی اهمیت می‌داد.

آرزوی ایجاد اصلاح و تغییر به هر حال در زندگی ما انسان‌ها